

شیوه های پرورش خرد در مثنوی معنوی

دکتر جلیل مشیدی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

Shahielah@gmail.com

الهه شاهی (نویسنده مسوول)، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

چکیده

عقل و خرد، زبان مشترک همه ی انسان ها و نقطه ی اتکا ی سخن و مبادله ی کلام است. با این زبان است که آدمی به برقراری ارتباط می پردازد ، دلیل و استدلال می آورد و مبنایی برای اثبات عقاید و باورهای قابل دفاع خود می یابد. با درنگی بر بن مایه های کلام مولوی به عنوان یکی از اندیشمندان و صاحب نظران بزرگ در عرصه ی عرفان و تصوف ، درمی یابیم که مفهوم عقل و درایت در نگاه و نگرش او از جایگاهی بنیادین برخوردار است. این مقاله با عنوان « شیوه های پرورش خرد در مثنوی معنوی » درصدد است تا با مبنا قرار دادن این نکته که مولوی برای عقل انسان مراتبی قایل است ؛ با بهره گیری از پژوهش درون متنی و ارایه و تحلیل داده ها، ضمن یادآوری و تاکید بر پایگاه ارزشی عقل در اندیشه و کلام مولوی ، شیوه های پرورش خرد را برشمارد و در نهایت ، به نتایج زیر دست یابد.

۱- انسان قادر است عقول جزوی را - که خداوند به جهت کاربردهای مختلف در ذات او تعبیه کرده است - با پروراندن ، به شکلی یک پارچه و کامل در قالب عقل کلی بریزد
۲- انسان می تواند با پیوند و اتحاد عقل کلی با جوهره ی آفرینش - یعنی عشق - به کمال نسبی و معرفت نهایی دست یابد.

۳- شاید کلیدی ترین دستاورد این پژوهش دریافت این مطلب باشد که در تمام مواردی که مولوی سخن از عقل و پرورش آن به میان آورده ، عقل دینی را در نظر داشته است و از نوع فلسفی آن پرهیز دارد. به بیان دیگر ، تعالیم مولوی در حوزه ی پرورش خرد در قالب پست مدرنیست محض نمی گنجد و مرغ اندیشه ی او با هر تگاهی - فلسفی ، جامعه شناسانه ، کلامی ، روان شناسانه و ... - در نهایت بر قاف دین می نشیند و آرام می گیرد.

کلیدواژه ها: عقل (خرد) ، عقل کلی ، عقل جزوی ، شیوه های پرورش خرد، عشق ، حکمت دینی، مثنوی، مولوی

مقدمه

• ریشه ی لغوی عقل : عقل در لغت به معنای (حبس کردن) و (در بند کردن) است. (تاج العروس ، ج ۸ ، واژه ی عقل)

بر این مبنا می توان عقل را فهمیدنی دانست که صاحبش را از آن چه سزاوار نیست ؛ باز می دارد. (المیزان ، ج ۲ ، ص ۲۵۵)

این نوع فهم ، از حاق فطرت انسانی ناشی می شود و گرایشات نفسانی در آن دخالتی ندارد. (معجم مقاییس اللغه ، ج ۴ ، واژه ی عقل)

در فرهنگ لغات عربی ، « عقل » هم به صورت فعل آمده است و هم به صورت اسم. از این رو هم معنای اسمی دارد و هم معنای مصدری . الف (معنای اسمی « عقل » : ۱ - نیروی عاقله ای است که در وجود انسان نهاده شده است یا به تعبیر علامه طباطبایی « نفس مدرک » انسان است. (المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۰۴)

۲ - عقل ، علمی است که به واسطه ی نیروی نفس حاصل می شود. (تاج العروس ، ج ۸ ، واژه ی عقل)

ب) معانی مصدری «عقل»: برای بیان فعلی که به وسیله ی قوه ی عاقله انجام می شود، از واژه ی عقل استفاده می کنند. از این رو معنای مصدری عقل را «فهمیدن» و «تدبّر کردن» دانسته اند. (فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، واژه ی عقل)

• جایگاه عقل در آموزه های دینی: عقل یکی از قوای مدرکه و اسباب تمییز و تشخیص انسان و فصل ممیز او با دیگر موجودات است و خداوند در قرآن همواره او را به بهره گیری از این موهبت ارزشمند فراخوانده است. وجود آیات فراوان در کلام وحی پیرامون تعقل، حاکی از آن است که دعوت به تدبّر و تفکّر در قرآن نمونه ای از اهتمام به اندیشیدن است.

به عنوان مثال، در آیه ی (۲۹) از سوره ی (ص) خداوند می فرماید: «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبّروا آیاته و لیتذکّر اولوا الالباب»: «نامه ای است فرستادیمش به سویت، فرخنده، تا به آیت هایش بیندیشند و تا یادآور شوند خردمندان.»

یا در آیه ی (۴۴) از سوره ی (نحل) چنین می خوانیم: «بالبینات و الزّبر و انزلنا الیک الذّکر لتبین للنّاس ما نزل الیهم یتفکّرون.»: «با نشانی ها و نامه ها و فرستادیم به سوی تو نامه را تا بیان کنی برای مردم آن چه را که فرستاده شده است به سوی ایشان؛ باشد که بیندیشند.»^۱

در میان احادیث ائمه ی دین نیز، جملات و توصیه های فراوانی وجود دارد که همگی بیانگر پایگاه و قدرت تاثیر این ودیعه ی الهی در سیر تکامل روحی و معنوی انسان است. امام علی (ع) می فرماید: «العقل رسول الحق»: عقل، رسول حضرت حق است. (فلسفی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۶۵)

خداوند حکیم همواره با زبان دو حجت خود با انسان سخن گفته است. یکی زبان عقل (پیامبر درونی) و دیگری زبان وحی از طریق انبیا (پیامبر بیرونی).

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «حجّه الله علی العباد النبی و الحجّه فیما بین العباد و بین الله العقل.»: حجت خداوند بر مردم پیامبر است و حجت بین مردم و خداوند، عقل. (همان، ص ۳۱۳)

بدین ترتیب، واکاوی عقل در حوزه معرفتی، بی شک یکی از مهم ترین مسائل تاثیرگذار در زندگی بشر است. چرا که انسان از راه عقل از یک سو به خودشناسی می رسد و از دیگر سو، این خودشناسی او را به غیرشناسی - که نشانه ی کمال جویی انسان است و چشمه های حکمت و معرفت را برای آیندگانش می گشاید - رهنمون می شود.

• عقل و خرد در ادبیات فارسی: از آن جایی که با نیروی عقل مفاهیم و مسایل و امور را درک می کنیم و درست را از نادرست و به قول مولانا «زشت را از نغز» تشخیص می دهیم؛ در آثار اندیشمندان، فیلسوفان و عرفای بزرگ تاریخ ادبیات کشورمان - قبل یا بعد از مولوی - به مطالب و تعبیرات فراوانی پیرامون عقل و خرد برمی خوریم که به طور کلی در دو حوزه ی فلسفه و عرفان قابلیت طرحی متفاوت دارد. عقل در فلسفه، عزیز، محترم و ستوده است و اساس کار فیلسوف بر آن مبتنی است. در عرفان نه همیشه از عقل ستایش می شود و نه اساس کار عارف در شناخت اسرار و حقایق مبتنی بر آن است.

^۱ - واژه عقل در قرآن به صورت اسم نیامده و مترادف های اسمی آن مانند «حجر، نهبه، لب و...» به کار رفته است. به عنوان مثال واژه ی «لب» به معنی عقل ناب و تعقل عمیق، عقل خالص و ناآلوده، شانزده بار در قرآن آمده است. (ر.ک. بقره / ۱۷۹، ۱۶۹ / ۲۶۹ - آل عمران / ۷، ۱۹۰ - رعد / ۱۹ - یوسف / ۱۱۱ - ابراهیم / ۵۲. کاربرد عقل در قرآن به صورت فعل - افلا تعقلون، افلا یعقلون و... - مشهود است. (ر.ک. نسا/ ۸۲ - یس / ۳۶، ۶۸ - انعام / ۶، ۱۵۱ - بقره / ۲، ۲۱۹ - یوسف / ۲، ۱۲ - غافر / ۴۰، ۶۷ - انبیا / ۲۱، ۶۶، ۶۷.

در حوزه ی ادبیات فارسی و عرفانی ما ، چه در حوزه ی نثر و چه در حوزه ی نظم ، سخن از عقل و اقسام و مراتب آن بسیار است. گاهی عقل ستایش شده است ؛ چراکه نخستین تجلی الهی و اولین آفریده ی خدا ، زیربنای جهان هستی ، رسول الهی ، حفگرا، حقیقت جو ، همراه خدا ، پیشوا و راهنمای انسان به سوی حقایق ، وسیله ی عبادت حق ، چراغ عبودیت ، متمایزکننده ی حق از باطل ، طاعت از معصیت و علم از جهل است «تا چه عالم هاست ، در سودای عقل تا چه با پهناست ، این دریای عقل» (مثنوی ، نیکلسون ، ۱۳۷۱ ، دفتر ۱ ، بیت ۱۱۰۹).

گاهی نیز عرفای ما بر عقل تاخته و سخت به نکوهش آن پرداخته اند. به ویژه زمانی که بحث تقابل عقل و عشق و ناتوانی عقل از شناخت حق و وصال او و کشف حقایق و اسرار و امور ماورای جهان مادی به میان می آید ؛ عقل جزوی و مصلحت اندیش در نظر است نه عقل کل و «اول ما خلق الله العقل» ؛ بنابراین مورد نکوهش و ذم قرار می گیرد.

به طور کلی ، پرداختن به عقل در کلام شعرا به شکل اعم و در نگرش مولوی به شکل اخص آن ، نگاهی صرفا شاعرانه نیست ؛ بلکه مبنای کار همه ی آن ها برهان های عقلی و استدلالی بوده است.

- عقل در نگاه مولوی : پیش از مولوی ، بزرگانی چون سنایی ، خاقانی ، نظامی ، عطار و عرفایی چون ابوسعید ابی الخیر ، عین القضات همدانی ، نجم الدین رازی و ... مطالبی در مورد عقل گفته و نوشته اند اما سخنانشان در برابر اندیشه های مولوی بسیار محدود و اندک است. مولوی در مثنوی خود بیش از (۵۰۰) بار واژه ی خرد و عقل و عقول را همراه با تعبیرات و اصطلاحات متعدد و با بهره گیری از تمثیل های متنوع و شیوا به کار برده است که در نوع خود بسامدی بی سابقه دارد. بی تردید مولانا ، جلال الدین بلخی ، یکی از عارفان بزرگ مسلمان و پرورش یافته ی مکتب تصوف است. او نه تنها گرایش های عرفانی پیش از خود را به خوبی می شناسد ؛ بلکه با آرا و عقاید فلاسفه ، متکلمان و صاحبان آرای فقهی و تفسیری نیز آشنایی دارد. انس او با آیات و احادیث نبوی و نیز آگاهی اش به تاریخ و حکایات اسلامی به خوبی از مجموعه ی اشعار و اقوالش پیداست. (ر. ک . بدیع الزمان فروزانفر ، آیات و احادیث مثنوی ، قصص و تمثیلات مثنوی و عبدالحسین زرین کوب ، سرنی ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ به بعد) . با این توصیف ، مولوی با عنایت به جایگاه خرد در قرآن ، مذهب و عرفان ، در جای جای کتاب مثنوی به اهمیت ، توانایی و کارکرد عقل اشاره می کند و به ستایش و تمجید آن می پردازد. آن چنان که گویی فیلسوفی خردگرا و یا متکلمی استدلالی از عقل سخن می گوید. البته در این میان ، به ابیات و عباراتی نیز برمی خوریم که عقل را نکوهیده و مورد سرزنش قرار داده است. این برخورد دوگانه ممکن است خواننده را دچار سرگشتگی و تحلیل و درک درست ابیات را دچار دشواری نماید. با بررسی پژوهش های فراوانی که در این زمینه صورت گرفته است ؛ می توان به این نتیجه رسید که مولوی همچون دیگر مشایخ صوفیه به طور کلی عقل و خرد آدمی را نفی نمی کند بلکه آن را واجد مراتبی می داند و برای هر مرحله حدود و ثغوری قایل است. او ضمن این که راه وصول به معرفت را گذر از حکمت بحثی و منطق ذهنی می داند ؛ به عقل به عنوان یک ابزار برای شناخت حقیقت و تشخیص راستی و ناراستی نگاه می کند و در هر مرتبه مادام که عقل در همان حدود و جهات حرکت می کند ؛ نه تنها مذموم نیست بلکه از لوازم ضروری حیات آدمی است. شناخت این مراتب عقلانی همراه با شناخت مراتب حقیقت و نیز شناخت مدارج کمال نفس آدمی و ارتباط این مراتب با یکدیگر ، بنیاد اندیشه ی عرفانی مولوی را تشکیل می دهد. در نگاهی دیگر درمی یابیم که

واکاوی عقل در حوزه ی معرفتی از دیدگاه مولانا از آن جهت اهمیت دارد که عقل وسیله ی هدایت و پیامبر درونی انسان است؛ انسان را به حق مومن می سازد و به معبود نزدیک می کند. البته در نگاه مولوی عقل به تنهایی قادر به ارایه ی برنامه کامل هدایتی برای بشر نیست و در این مهم نیاز به هدایت و راهنمایی انبیا دارد تا به تکامل برسد. مولانا معتقد است که عقل با راهنمایی پیامبران الهی به معرفت صحیح و شناخت می رسد. آنگاه ایمان آورده ، به زیبایی ها می رسد و هر زیبایی را مظهر جمال خدا و به حقیقت ، عین جمال خدا می داند. عقل در مثنوی ، چشمه ای جوشان ، گوهری تابان و لطیفه ای است که خداوند در نهاد آب و گل انسان نهاده است تا به مدد آن بتواند جهان را به تسخیر درآورد ، کوه و بحر را بشکافد (مثنوی، نیکلسون ، ۱۳۷۱ ، دفتر ۶ ، بیت ۲۹۷۱ - ۲۹۷۳) و توانایی خویش را به رخ تمام موجودات بکشد. انسان با قوای عقلانی می تواند جنس را از ناجنس ، نغز را از زشت و دام را از دانه تشخیص دهد:

«جنس و ناجنس از خرد دانی شناخت	سوی صورت ها نشاید زود تاخت
فرق نغز و زشت از عقل آورید	نه ز چشمی کو سیه گشت و سپید
آفت مرغ است چشم کام بین	مخلص مرغ است عقل دام بین»

پیشینه ی پژوهش :

با توجه به عنایتی که مولوی به بحث خرد و کارکردهای آن در مثنوی دارد؛ شارحان و مثنوی پژوهان بسیاری در دوره های گوناگون به این موضوع پرداخته و در کتب شرحی که بر مثنوی نوشته اند ؛ از زوایای چشمگیر و متناسب با دانش خود به آن نظر کرده اند. به عنوان مثال ؛ استاد جلال الدین همایی در « مولوی نامه » با تقسیم عقل به دو دسته ی ممدوح و مذموم در مثنوی به بیان کارکردهای هریک اشاره کرده است. (مولوی نامه ، ۱۳۶۲ ، ص ۴۶۲) دکتر عبدالحسین زرین کوب نیز ضمن دسته بندی موضوعی ابیات مثنوی به اختصار اما محققانه درباره ی عقول گوناگون سخن گفته است. (زرین کوب ، ۱۳۷۱ ، ص ۹۵۸). همچنین نویسندگان بزرگی چون استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب شرح خود و علامه جعفری در کتاب « عقل در مثنوی » به تفصیل در مورد نگاه و نگرش مولوی به عقل و خرد در آدمی قلم زده و نظراتی ارزشمند ابراز داشته اند که همگی نشان می دهد مولوی با بهره گیری از روش تمثیل و حکایت و دیگر شگردهای ادبی و هنری مباحث پیچیده ی فلسفی همچون عقل را ساده و قابل فهم می کند. علاوه بر این ، در کتاب « کلام در کلام » دکتر جلیل مشیدی ، ضمن مطالعه ی مباحث کلامی کتاب مثنوی می توان به نکاتی در مورد عقل و خرد از دیدگاه مولوی دست یافت.

در زمینه ی عقل و کارکردهای آن در چشم انداز مثنوی ، مقالات فراوانی نیز به نگارش درآمده است. به عنوان مثال ، دکتر رضا شجری ، مقاله ای با عنوان « ستایش و نکوهش عقل در مثنوی » در زمینه ی انواع عقل به نگارش درآورده اند .^۱ مقاله ای دیگر با عنوان « تعبیرات و اصطلاحات مولانا از عقل در مثنوی » از علی عسگری ، به چاپ رسیده است و دو مقاله با عنوان های « علم ، عقل و عشق در مثنوی مولوی » از محمد تقی سبحانی ، و « نقش عقل در حوزه ی معرفتی و تکامل انسان از دیدگاه مولوی در مثنوی معنوی با توجه به دیدگاه علامه جعفری » از سید محمود موسوی و سید احمد حسینی ، تقریبا به شیوه ای مشابه و یکسان به ارایه ی شواهد و بیان دسته بندی های کلی در مورد خرد پرداخته اند .^۲ در میان این پژوهش های ارزنده و مفید ،

^۱- ر. ک. فصل نامه پژوهش های ادبی ، سال ۴ ، شماره ۱۷ ، پاییز ۸۶

^۲- ر. ک. پایگاه مجلات تخصصی نور.

توجه به شیوه ها و راه های پرورش عقل با عنایت به انواع آن در مثنوی از جمله موضوعاتی است که از قلم افتاده و به جز اشاراتی گذرا و پراکنده، مطلب قابل استناد و پژوهشی مستقل در این راستا وجود ندارد. لذا این مقاله بر آن است تا با بهره گیری از مقالات و پژوهش های مرتبط با موضوع خرد و خردورزی، شیوه ها و راه های پرورش و رشد و تعالی عقل را از نگاه مولوی به خوانندگان ارایه دهد.

بحث: در نگاه مولوی، گوهر عقل این جهانی نیست و همچون دل از پیشگاه خداوند بر انسان عرضه شده است و از چشمه ی نور الهی تغذیه می کند.

«عقل و دل ها بی گمانی عرشی اند در حجاب از نور عرشی می زیند
همچو هاروت و چو ماروت، آن دو پاک بسته اند این جا به چاه سهمناک»

(مثنوی، نیکلسون، ۱۳۷۱، دفتر ۵، بیت ۶۱۹ - ۶۲۰)

با چنین نگرشی، مولوی عقل را می ستاید و مخاطب را به پیروی از آن دعوت می کند. در این بخش تاکید می شود که منظور نظر مولوی پیشوا نمودن عقل دینی است.

« کم نشین بر اسب توسن بی لگام عقل و دین را پیشوا کن، والسلام » (دفتر ۲، بیت ۲۳۵۶)
مثنوی پژوهان نیز، به طور کلی، عقل مورد نظر مولوی را به دو گونه ی مذموم یا نکوهیده - عقل جزوی - و ممدوح یا ستایش شده - عقل کلی - تقسیم بندی کرده اند. عقل کل چنان که از مثنوی و احادیث و آرای متصوفه بر می آید؛ اولین گوهری است که خداوند آفریده است: « اول ما خلق الله، العقل. » (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۳۱) به تعبیر مولانا:

« نی که اول دست یزدان مجید از دو عالم پیشتر، عقل آفرید » (دفتر ۶، بیت ۱۹۳۵)

مولوی، جهان هستی را پوست و عقل را مغز آن می داند. عقل کل، پدر و جهان هستی فرزند اوست:

« کل عالم، صورت عقل کل است
چون کسی با عقل کل کفران فزود
صلح کن با این پدر، عاقی بهل
من که صلحم دایما با این پدر
کوست بابا ی هر آنک اهل قل است
صورت کل پیش او هم سگ نمود
تا که فرس زر نماید آب و گل
این جهان چون جتستم در نظر»

(دفتر ۴، بیت ۳۲۵۹ - ۳۲۶۱)

عقل کل جامع جمیع عقول است (کاشفی، ۱۳۷۵، ص ۸۳) عقول جزوی و سایر عقول نیز هستی خویش را از او دارند. هرچند این عقل پنهان است و چنان که اشاره شد، باطن و اسرار جهان است؛ عقل جزوی می تواند با پرورش و دست یافتن به تعالی، امواجی از آن دریای کل را به سوی خویش بکشاند و با آن پیوند یابد.

توجه به این نکته ی دقیق که مولوی برای عقل در جهان هستی، مراتبی در نظر گرفته است، حجتی بر اثبات این موضوع است که با پرورش و تعلیم می توان مراتب و درجات خرد را یکی پس از دیگری طی کرد و به بالاترین مرتبه ی تکامل عقلانی که همان عقل کل و عقل عقل است؛ دست یافت.

« غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر جان و عقل آدمی هست جانی در ولی آن دمی »

(مثنوی، نیکلسون، ۱۳۷۱، دفتر ۴، بیت ۴۰۹ - ۴۱۰)

اکنون با بیان این مقدمات می توانیم به ارایه و تحلیل شواهد موضوع مورد بحث بپردازیم و راه کارها و شیوه های پرورش خرد را همراه با ذکر موانع و عوامل بازدارنده ی این رشد و شکوفایی برشماریم.

۱- لطف (کرم) خدا: مهم‌ترین و کارآمدترین عامل پرورش و تعالی خرد در آدمی، لطف و عنایت خداوند است و به تبع آن، (قهر الهی) می‌تواند نیرومندترین عامل بازدارنده‌ی رشد عقل باشد. تا آن‌جا که به واسطه‌ی کرم خداوند، جمادات می‌توانند از قوه‌ی عقلانی برخوردار بشوند و به عکس، قهر الهی قادر است عقل و خرد انسان عاقل را از او بازپس بگیرد.

« لطف او، عاقل کند مر نیل را
قهر او، ابله کند قایل را
در جمادات از کرم، عقل آفرید
عقل از عاقل به قهر خود برید »

(دفتر ۴، بیت ۲۸۱۹-۲۸۲۰)

از نظر مولانا، تمام جانداران بهره‌ای از عقل و شعور و ادراک دارند که البته مراتب آن متفاوت است و این تفاوت هم در انسان‌ها و هم در حیوانات مشهود است. با خواست و عنایت خداوندی ستون حنانه به ناله در می‌آید:

« استن حنانه از هجر رسول ناله می‌زد همچو ارباب عقول » (دفتر ۱، بیت ۲۱۱۳)

حضرت عیسی در نوزادی به سبب لطف الهی از شعور و عقلی برخوردار بود که فرعون‌ها و بوجهل‌ها با وجود کبر سن فاقد آن بودند. مولوی در ابیات زیر، ضمن بهره‌گیری از آرایه‌ی تشبیه ضمن اشاره به این نکته‌ی نغز، تفاوت عقول را هم مطرح کرده است.

این تفاوت، عقل‌ها را نیک دان
هست عقلی همچو قرص آفتاب
« در مراتب، از زمین تا آسمان
هست عقلی کمتر از زهره و شهاب
هست عقلی چون چراغی سرخوشی
هست عقلی چون ستاره آتشی »

(دفتر ۵، بیت ۴۵۹ - ۴۶۱)

از نظر مولانا، تمام جانداران بهره‌ای از عقل و شعور و ادراک دارند که البته مراتب آن متفاوت است و این تفاوت هم در انسان‌ها و هم در حیوانات مشهود است. با خواست و عنایت خداوندی ستون حنانه به ناله در می‌آید:

« استن حنانه از هجر رسول ناله می‌زد همچو ارباب عقول » (دفتر ۱، بیت ۲۱۱۳)

حضرت عیسی در نوزادی به سبب لطف الهی از شعور و عقلی برخوردار بود که فرعون‌ها و بوجهل‌ها با وجود کبر سن فاقد آن بودند. مولوی در ابیات زیر، ضمن بهره‌گیری از آرایه‌ی تشبیه ضمن اشاره به این نکته‌ی نغز، تفاوت عقول را هم مطرح کرده است.

این تفاوت، عقل‌ها را نیک دان
هست عقلی همچو قرص آفتاب
« در مراتب، از زمین تا آسمان
هست عقلی کمتر از زهره و شهاب
هست عقلی چون چراغی سرخوشی
هست عقلی چون ستاره آتشی »

(دفتر ۵، بیت ۴۵۹ - ۴۶۱)

۲- همنشینی با اولیا و کسب فیض از انوار عقول آن‌ها: خداوند برای تدبیر امور مادی و دنیایی انسان و تشخیص منافع و مضار او در عالم ماده، عقل جزوی را در وجود او به امانت گذاشت. این عقل از آن‌جا که دارای آفات و محدودیت‌هایی است؛ نمی‌تواند چندان معرفت‌اندیش باشد و قادر به ادراک ماورای عالم حس و ماده نیست. همچون نمی‌از عقل کل - بخشش خداوندی - است؛ بنابراین نورش را از عقل کل می‌گیرد، همچون برق می‌درخشد، اما محدود و ناپایدار است و به سرعت می‌میرد و خاموشی می‌گیرد.

« عقل جزوی، همچو برق است و درخشش در درخشش کی توان شد سوی و خش » (دفتر ۴، بیت ۳۳۱۹)

پس عقل جزوی نمی تواند راهنما و هدایتگر شبروان باشد ، مگر زمام خود را به دست عقل کل - که عقل اولیاست - بسپارد. در بیت زیر ، عقول جزوی انسان همچون شتر و عقل اولیا - که عقل عقل است - هادی و شتربان این کاروان بزرگ است.

« عقل عقلند اولیا و عقل ها بر مثال اشتران تا انتها » (دفتر ۱ ، بیت ۲۴۹۸)

عقل جزوی بشر با پیوستن به عقل کل - عقل اولیا - رو به فربهی می گذارد ، عقل کل می شود و نفس را به اسارت می کشاند.

« مر تو را عقلی است جزوی در نهان جزو تو از کل او کلی شود
کامل العقلی بجو اندر جهان عقل کل بر نفس ، چون غلی شود »

(دفتر ۱ ، بیت ۲۰۵۲ - ۲۰۵۳)

مولوی برای عقلی که صاحبش را به راه نمی رساند ولی تسلیم راهبر می کند ، تعبیر « نیم عقل » را به کار می برد.

« دیگری که نیم عاقل آمد او عاقلی را دیده ی خود داند او
دست در وی زد چو کور اندر دلیل تا بدو بینا شد و چست و جلیل...
مرده ی آن عاقل آید او تمام تا برآید از نشیب خود به بام
عقل کامل نیست ، خود را مرده کن در پناه عاقلی زنده سخن »

(دفتر ۴ ، بیت ۲۱۹۶ - ۲۱۹۹)

در جایی دیگر همچنان به قابلیت پرورش عقل جزوی به وسیله ی اولیا ی الهی و صاحبان وحی اشاره می کند و نیازمندی خرد را به آموختن و تعلیم ، مورد تاکید قرار می دهد.

« عقل جزوی ، عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک ، صاحب وحی تعلیمش دهد. »

(بیت ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶)

۳ - پیوند عقل جزوی با عشق و دل : مولوی انتهای سفر عقل و تکامل و پروردگی آن را در قربانی شدن عقل در مقابل عشق دانسته است. عشق ، تنها راه خاموش کردن عقل جزوی و خالی کردن او از خویشتن خواهی و تجلی یافتن عقل کلی است .

« عقل را قربان کن اندر عشق دوست عقل ها باری از آن سوی است که اوست » (بیت ۱۴۲۴)

« عقل ، راه ناامیدی کی رود عشق باشد کان طرف بر سر رود
لاابالی ، عشق باشد نی خرد عقل آن جوید کز آن سودی برد »

(دفتر ۶ ، بیت ۱۹۶۶ - ۱۹۷۰)

از نظرگاه عارف شوریده ای چون مولوی ، عشق کشتی خلاص خواص الله است که با نشاندن حیرانی به جای زیرکی و عشق به جای عقل جزوی ، عقل کلی و عقل عقل نمود و بروز پیدا می کند.

« عشق ، چون کشتی بود بهر خواص کم بود آفت ، بود اغلب خلاص
زیرکی بفروش و حیرانی بخر زیرکی ظن است و حیرانی ، نظر »

(دفتر ۴ ، بیت ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ ، ص ۵۹)^۱

بندگی عقل در مقابل سلطان عشق ، ارزشی بس والاتر از سلطانی دارد. عقل ، جزوی از دل است و باید دست از استبداد بردارد و با دل بیامیزد.

« راند دیوان را حق از مرصاد خویش که سری کم کن نه ای تو مستبد رو بر دل رو که تو جزو دلی بندگی او به از سلطانی است	عقل جزوی را ز استبداد خویش بلکه شاگرد دلی و مستعد هین که بنده ی پادشاه عادل که انا خیر ، دم شیطانی است »
---	---

(بیت ۳۳۳۹ - ۳۳۴۲ ،)

۴- تجربه و تعلیم : در میان فرق کلامی ، اعتقاد معتزله بر این است که عقول از اصل یکسان هستند ولی به کمک تجربه و تعلیم می توانند افزایش یابند.^۲
مولوی نیز در بیت های زیر ضمن تایید این نظر ، تجربه و آموختن را یکی از راه های پروراندن خرد دانسته است.

« اختلاف عقل ها در اصل بود برخلاف قول اهل اعتزال تجربه و تعلیم پیش و کم کند	بر وفاق سنیان باید شنود که عقول از اصل دارند اعتدال تا یکی را از یکی اعلم کند »
---	---

(دفتر ۳ ، بیت ۱۵۳۹ - ۱۵۴۱)

از دیگر سو ، جهد در کسب تجربه و رسیدن به پیر عقلی ، عقل جزوی انسان را به مرتبه ی عقل کل می رساند و به او قدرت باطن بینی می دهد.
« جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
تا چو عقل کل تو باطن بین شوی » (دفتر ۴ ، بیت ۲۱۷۸)
علم تقلیدی که دست آورد عقل جزوی است ، وبال جان آدمی و عاریه ای بیش نیست. پس باید از این خرد جاهل شد و دست در دیوانگی زد و این گونه به عوالم بالا پر کشید.

« گرچه عقلت سوی بالا می پرد علم تقلیدی وبال جان ما است زین خرد جاهل همی باید شدن آزمودم عقل دور اندیش را	مرغ تقلیدت به پستی می چرد عاریه است و ما نشسته که آن ما است دست در دیوانگی باید زدن بعد ازین دیوانه سازم خویش را »
---	---

(دفتر ۲ ، بیت ۲۳۲۷ - ۲۳۲۹)^۱

^۴- در این بیت ها ، مولوی زیرکی را ابزار عقل جزوی و بازاری می داند و آن را در مقابل حیرانی و محو و استغراق می گذارد. از سوی دیگر از حیرانی ، بصیرت ، مدنظر او بوده است. حیرت عارفانه را برخی جزو احوال شمرده اند که بدون اختیار سالک بر دلش می آید و نمی پاید. گروهی دیگر از جمله عطار در منطق الیر ، حیرت را در زمره ی مقامات صوفیه آورده اند. در هر حال در مثنوی افزون بر چنین حیرتی از دو حالت حیرانی دیگر هم سخن به میان آمده است. یکی متعلق به عموم افراد است که با تامل در تجارب زندگی به عجز و زیرکی خویش در انتخاب راهی اطمینان بخش اعتراف می کنند و متحیر می شوند و دیگری خاص رهروان عرفان است که در معشوق فانی می شوند. حیرت در این مفهوم ، مرحله ای فرای وادی حیرتی است که عطار در منطق الطیر از آن سخن گفته است. برای آگاهی بیشتر ، ر. ک. سجادی ، سیدجعفر ، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ، ص ۲۳۱.

^۵- برای آگاهی از نظرات معتزله و دیگر آرای کلامی ، ر. ک. مشیدی ، جلیل ، کلام در کلام مولوی.

۵- رهایی از چاه تاریک دنیا : مولوی ، عقل و دل آدمی را دو گوهر پاک و تابناک عرشی می داند که در چاه سهمناک دنیا گرفتار شده و از نور خود در حجاب مانده اند. پس ، فرورفتن در چاه ظلمانی دنیا مانع پرورش و تعالی خرد و رهایی از آن ، عامل شکوفایی خرد است.

« عقل و دل ها ، بی گمانی عرشی اند
در حجاب از نور عرشی می زیند
همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک
بسته اند این جا به چاه سهمناک»
(دفتر ۵ ، بیت ۶۱۹ - ۶۲۰)

بسته بودن به تعلقات زمینی ، انسان را از رشد و تکامل عقلانی باز می دارد.

« بسته ی شیر زمینی ، چون حبوب
جو فطام خویش از قوت القلوب
حرف حکمت خور که شد نور ستیر
ای تو نور بی حجب از ناپذیر
تا پذیرا گردی ای جان ، نور را
تا ببینی بی حجب ، مستور را
چون ستاره سیر بر گردون کنی
بلکه بر گردون سفر بی چون کنی »
(دفتر ۳ ، بیت ۱۲۸۵ - ۱۲۸۸)^۲

۶- ضعف نفس و هوا و هوس : عقل ایمانی که عقل وهبی انسان است و مولوی ، آن را در مقابل عقل کسبی و تحصیلی می آورد و مورد مدح و ستایش قرار می دهد ؛ قادر است به پشتوانه ی روح ، خس و خاشاک حواس مادی و اندیشه ها و اوهام باطل را از روی آب ایمان و معرفت انسان بزدايد و سیمای نورانی آن را آشکار کند. این گونه عقل ایمانی تقویت می شود و پرورش می یابد.

« عقل ، دو عقل است ؛ اول مکسبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر
عقل تو افزون شود بر دیگران
که درآموزی چو در مکتب ، صبی
عقل دیگر ، بخشش یزدان بود
وز معانی وز علوم خوب و بکر
چون ز سینه ، آب دانش جوش کرد
لیک ، تو باشی ز حفظ آن گران
چشمه ی او در میان جان بود
نه شود گنده نه دیرینه نه زرد »
(دفتر ۴ ، بیت ۱۹۶۰ - ۱۹۶۴)

۷- تسلیم و توسل (پرهیز از غرور و خود بزرگ بینی) : یکی از خصلت های عقل جزوی ، داشتن غرور و خودبزرگ بینی است که انسان را دچار تک روی و کج روی می کند. در چنین وضعی لازم است که با توسل بر نبی خدا دست از غرور بردارد و عقل جزوی را با نور عقل عقل - مصطفی (ص) - منور سازد تا از هلاکت در امان بماند و به ساحل امن راه یابد.

عقل ، قربان کن به پیش مصطفی
همچو کنعان سر ز کشتی وامکش
« حسبی الله گو که الله ام کفا
که غرورش داد نفس زیر کش

^۶ - در این بخش مولانا با بهره گیری از بازگویی در کلام ، تفاوت علم حضوری و حصولی را مطرح کرده است. انسان باید عقل دور اندیش و ظاهری را که می خواهد از طریق ترتیب مقدمات به نتیجه برسد و حقیقت را بنمایاند ؛ واگذارد و دیوانه شود . دیوانگی در این جا یعنی رها شدن و آسودگی از راهنمایی چنین عقلی. این گونه است که از سوی حق ، نور حقیقت بر دل او افاضه خواهد شد.

^۷ - در این بیت ها مولوی می خواهد بگوید که ما فقط به ظاهر اشیا می چسبیم ، چون به زندگی این جهان خاکی دل بسته ایم. مانند گیاهی که ریشه اش در خاک است و با بادی سر می جنباند ، اما آن را ادراک نمی کند و بی یقین سر می جنباند. اگر قوت القلوب حکمت را به جای منافع این جهان بپذیری ، اگر چه تحمل نور مستقیم حق را نداری ؛ این تحمل و پذیرندگی را به تدریج پیدا می کنی و اسرار مستور غیب را بی حجاب می بینی.

منت نوحم چرا باید کشید»

که برآیم بر سر کوه مشید

(بیت ۱۴۰۸ - ۱۴۱۰)

مولوی در موارد فراوانی به پرهیز از تک روی با تکیه بر عقل جزوی - که در نهایت موجب هلاک انسان می شود - توجه نشان داده و به شکل های مختلف این موضوع را بیان کرده است. به عنوان مثال ، در تمثیل سه ماهی و ماهیگیران ، به تحلیل سه شیوه ی بهره گیری انسان از خرد پرداخته است.

- ماهی اول ، عقلی است که به دریای نور حقیقت پیوسته و حیاتی دیگر یافته است.
- ماهی دوم ، دست کم می داند که در دریای طبیعت ، با دست و پای خود قادر به نجات نخواهد بود و برای رهایی باید از خود وارهد و دست در دست پیر و مرشد نهد.

- ماهی سوم ، عقلی است که خود را کامل می داند و با ذهن محدود جویای رهایی از مهلکه است و البته پایانی جز تباهی ندارد . (ر. ک. دفتر ۴ ، ص ۶۳۰)

۸- درس و مکتب : یکی از کارکردهای عقل جزوی در مثنوی ، عقل تحصیلی ، کسبی یا مکسبی است که از طریق فکر و ذکر به معرفت می رسد و تعالی می یابد. این عقل به حواس و آگاهی های بیرونی بستگی دارد . یعنی ، درستی یا نادرستی دانش و نیز محدوده ی معرفتش به داده های بیرونی بسته است و از خود ، هیچ مایه و جوششی ندارد.

که درآموزی چو در مکتب ، صبی

از معانی وز علوم خوب و بکر

کان رود در خانه ای از کوی ها

از درون خویشان جو چشمه را»

« عقل ، دو عقل است ؛ اول مکسبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر

عقل تحصیلی ، مثال جوی ها

راه آبش بسته شد ، شه بینوا

(دفتر ۴ ، بیت ۱۹۶۰ - ۱۹۶۸)

هرچند ، مولوی گاه میان مراتب علم تحصیلی فرق می نهد ، اما پاره ای عبارات او به گونه ای است که گویا همه ی معرفت های اکتسابی را - از فنون و علوم تجربی تا ریاضی و فلسفی - از علوم دنیوی می داند و همه را برای بنای این جهان می شمارد.

یا نجوم و علم طب و فلسفه

ره به هفتم آسمان بر نیستش

که عماد بود گاو و اشتر است

نام آن کردند این گیجان ، رموز»

«خرده کاری های علم هندسه

که تعلق بر همین دنیااستش

این همه ، علم بنای آخور است

بهر استبقای حیوان ، چند روز

(بیت ۱۵۱۵ - ۱۵۱۹)

اگر عقل تحصیلی به درستی عمل کند ، می تواند به عقل کلی و معرفت حقیقی راه یابد.

۹- روی آوردن به ژرفای حقیقت (درک اصل و بنیان هستی) : هرگاه ، عقل جزوی و مختصر به محدودیت خویش واقف شود و به نور حقیقی که از بیرون بر آن می تابد ، ایمان آورد ؛ عقل ایمانی پرورش و تعالی پیدا می کند. این عقل از غلبه ی نفس بر جان جلوگیری می کند و آدمی را از درافتادن به خیالات باز می دارد.

عقل بر نفس است بند آهنین

عقل ، چون شحنه است در نیک و بدش

پاسبان و حاکم شهر دل است»

« طبع خواهد تا کشد از خصم ، کین

آید و وصفش کند ، واداردش

عقل ایمانی چو شحنه عادل است

(دفتر ۴ - بیت ۱۹۸۶)

عقل ایمانی با نفس پرستی و خیال پرستی در تناقض و تضاد است و با روی آوردن به ژرفای حقیقت و ادراک اصل و اساس عالم هستی ، می تواند پرورش پیدا کند و به عقل کل پیوندد.

۱۰- رهایی از ظلمت : در نگاه مولوی ، توجه به سیر تدریجی در تکامل عقل حایز اهمیت است. هرچند درخشش نور عقل از علم ملکوت و عقل کل است ؛ ولی تجلی نور بر عقل ها به معنای یکسان بودن آن ها نیست. به عبارت دیگر ، بهره مندی عقل های جزوی از نور و دیدن حقیقت به میزان این نور بستگی دارد.

« این تفاوت عقل ها را نیک دان	در مراتب از زمین تا آسمان
هست عقلی همچو قرص آفتاب	هست عقلی کم تر از زهره و شهاب
هست عقلی چون چراغ سرخوشی	هست عقلی چون ستاره ی آتشی
زان که ابر از پیش آن چون واجهد	نور یزدان بین خردها بردهد
عقل جزوی، عقل را بدنام کرد	کام دنیا ، مرد را بی کام کرد «

(دفتر ۵ ، بیت ۴۵۹ - ۴۶۳)

۱۱- بندگی محض : یکی از انواع عقل جزوی ، عقل کارفزای در دسر آفرین است که با عبودیت در برابر خدا و توجه به مسبب الاسباب رشد می کند و پرورش می یابد.

« کشف این نز عقل کارافزا بود بندگی کن تا تو را پیدا شود » (دفتر ۳ ، بیت ۲۵۲۶)

۱۲- توجه به یوم دین : یکی از روش های پرورش عقل جزوی و این جهانی دست یافتن به جان جمله ی علم ها - یعنی ، درک جایگاه خود در یوم دین - است. عاقل ذوفنونی که صد هزاران فصل از علوم مادی را می داند ولی ظلوم نادانی است که جان و حقیقت هستی خود را دریافته ؛ عقل خود را در مراتب فرودینه ی دنیای دنی به اسارت کشیده و از رشد بازداشته است.

« همچنان لرزانی این عالمان	که بودشان عقل و علم این جهان
از پی این عاقلان ذوفنون	گفت ایزد در نبی « لایعلمون »
صد هزاران فصل داند از علوم	جان خود را می نداند آن ظلوم ...
جان جمله ی علم ها این است ، این	که بدانی من کیم در یوم دین «

(بیت ۲۶۴۲ - ۲۶۴۴)

همچنین مولوی در دفتر چهارم ، ضمن تاکید بر پرهیز از غلبه ی سلطان هوا بر وزیر عقل، خرد را از حالی بینی منع می کند و به اندیشه ی یوم دین فرامی خواند.

« عقل تو دستور و مغلوب هوا است	در وجودت رهزن راه خدا است
ناصرح و ربانی ای پندت دهد	آن سخن را او به فن طرحی نهد...
وای آن شه که وزیرش این بود	جای هر دو دوزخ پرکین بود ...
آن فرشته ی عقل ، چون هاروت شد	سحرآموز دو صد طاغوت شد
عقل جزوی را وزیر خود مگیر	عقل کل را ساز ای سلطان ، وزیر
کین هوا پر حرص و حالی بین بود	عقل را اندیشه ، یوم دین بود «

(دفتر ۴ ، بیت ۱۲۴۶ - ۱۲۶۰)

۱۳ - پرهیز از سودجویی و منفعت طلبی عقل معاش : توجه بیش از اندازه به عقل معاش مانع رشد عقل ایمانی و تحصیل منافع معنوی و روحانی است. گرچه بر اساس آیه ی « لاتنس نصیبک من الدنیا » (قصص / ۷۷) انسان باید به قدر ضرورت بهره ی خویش را از این دنیا بردارد.^۱

« غیر این عقل تو ، حق را عقل هاست
 که بدین عقل آوری ارزاق را
 هم مزاج خر شده است این عقل پست
 که بدان تدبیر اسباب سماست
 زان دگر مفرش کنی اطلاق را
 فکرش این که چون علف آرد به دست »
 (دفتر ۵ ، ۳۲۳۴ - ۳۲۳۶)

عقل معاش ، سودجو و دنیاطلب است :

« لاابالی ، عشق باشد نی خرد
 عقل ، آن جوید کز آن سودی برد » (دفتر ۶ ، بیت ۱۹۶۷)
 علاوه بر سودجویی و دنیاطلبی ، گذران زندگی عقل معاش در مردارخواری (مانند کرکس) عامل بازدارنده ی پرورش عقل است.

« عقل جزوی کرکس آمد ای مقل
 پر او با جیفه خواری ، متصل » (همان ، بیت ۴۹۳۸)

وجود عقل معاش - عقل جزوی - به دلیل کام جویی و منفعت طلبی موجب بدنامی عقل کل و عقل ایمانی می شود و آن را از تعالی باز می دارد :

« عقل جزوی ، عقل را بدنام کرد
 کام دنیا ، مرد را بی کام کرد » (دفتر ۵ ، بیت ۴۶۳)
 ۱۴ - پرهیز از استدلال و بحث و چون و چرا : سفسطه و مغالطه کاری عقل بحثی در برابر منطق وحی ، عامل بازدارنده در جهت سیر تکاملی خرد و عقل آدمی است. عقل مفلسف ، تجربی - استدلالی مدرسه ای و متمایل به خیالات و اوهام است. این عقل ، سیر باطنی برای دریافت حقایق ندارد. مولانا در بیان آن که هرچیز به سوی همجنس خود روی می آورد ؛ می گوید :

« هرکسی را جفت کرده عدل حق
 مونس احمد به مجلس چار یار
 پیل را با پیل و بق را جنس بق
 مونس بوجهل ، عتبه و ذوالخمار
 قبله ی عارف بود نور وصال
 قبله ی عقل مفلسف شد خیال
 کعبه ی جبریل و جان ها سدره ای
 قبله ی عبدالبطون شد سفره ای »

(دفتر ۶ ، بیت ۱۸۹۱ - ۱۸۹۴)

راه پرورش و رشد این عقل ، دور شدن از استدلال سفسطه آمیز و نادرست و نورگرفتن از عقل کلی است.

« چشم اگر داری ، تو کورانه میا
 آن عصای حزم و استدلال نیست
 ورننداری ، چشم دست آور عصا
 چون نداری ، دید می کن پیشوا
 بی عصا کش بر سر هرزه مه ایست»
 ور عصای حزم و استدلال نیست

(دفتر ۳ ، بیت ۲۷۶ - ۲۷۸)

۱۵ - پرهیز از خود نگری : عقل کل دریایی ژرف و با پهناست که پر شدن از آن مستلزم غرق شدن ، گذشتن از خود و محو خویشی انسان است .

^۱ - امام علی (ع) در شرح و تفسیر این آیه فرموده اند که از سلامت ، قوت ، فراغت ، جوانی و شادابی خود برای آخرت استفاده کن. (ر. ک. تفسیر نور).

« تا چه حاجت هاست در سودای عقل
صورت ما اندرین بحر عذاب^۱
تا نشد پر بر سر دریا چو طشت
چون که پر شد ، طشت در وی غرق گشت»
تا چه با پهناست این دریای عقل
می دود چون کاسه ها بر روی آب

(دفتر ۱ ، بیت ۱۱۱)

عقل جزوی ، خود نگر است و به خود تعلق دارد. از این رو هرچه را که به نفسی کثرت و نفسی خودی می انجامد ، انکار می کند و حقیقت را همان چیزی می داند که در محدوده ی شناخت او می گنجد. کسی که بر عقل جزوی اعتماد می کند و حقیقت کلی را از او می طلبد ؛ مانند خفته ای است که جامه اش در آب افتاده و خود در خواب به دنبال آب می گردد و در جایی دیگر آب را می جوید. در چنین وضعیتی از ادراک حقایق ماورای عالم مادی و رشد و تعالی باز می ماند. (ر. ک . مثنوی ، نیکلسون ، دفتر ۲ ، ص ۲۷۷)

۱۶ - پرهیز از تن پروری : اگر دل ویران شود و تن ، پروار گردد ؛ عقل پای سست از رشد و ترقی باز می ماند.

« عقل ، سرتیز است ؛ لیکن پای سست زانک دل ویران شده است و تن ، درست » (دفتر ۶ ، بیت ۱۱۹)

۱۷ - پرهیز از معکوس بینی : عقل کاذب ، وارونه بین است ؛ لذا نمی تواند به تکامل برسد.

« عقل کاذب ، هست خود معکوس بین زندگی را مرگ بیند ای غبین » (دفتر ۵ ، بیت ۱۷۶۴)

۱۸ - پرهیز از کوتاه بینی : عقل موشی ، حقیر و کوتاه بین است ، بنابراین از عوالم غیب دور می ماند.

« چون مناسب های افعال خضر عقل موسی بود در دیدش کدر

نامناسب می نمود افعال او بیش موسی چون نبودش حال او

عقل موسی ، چون شود در غیب ، بند عقل موشی خود کی است ای ارجمند ؟»

(دفتر ۲ ، بیت ۳۲۶۳-۳۲۶۵)

مولوی در دفتر دوم ، با بهره گیری از تمثیلی کوتاه به تشریح تنگ نگری و محدود بینی عقل جزوی پرداخته است.

« کرم ، که اندر چوب زاید سست حال کی بداند چوب را وقت نهال

ور بداند کرم از ماهیتش عقل باشد ، کرم باشد صورتش

عقل خود را می نماید رنگ ها چون پری دور است از آن فرسنگ ها »

(همان ، بیت ۲۳۲۴ - ۲۳۲۶)

عقل جزوی ناقص است و نیاز به چشم غیب بین دارد. در این صورت است که با بصیرت در می یابد که سرچشمه ی خرد حقیقی او ، حق و خداوند است نه عطارد و اسباب مادی.

« خود ، خرد آن است کو از حق چرید نه خرد که آن را عطارد آورد

پیش بینی این خرد تا گور بود و آن صاحب دل به نفخ صور بود

این خرد ، از گور و خاکی نگذرد وین قدم ، عرصه ی عجایب نسپرد

زین قدم ، وین عقل ، رو بیزار شو چشم غیبی جوی و برخوردار شو »

(دفتر ۴ ، بیت ۳۳۱۰ - ۳۳۱۳)

^۱ - واژه ی عذاب در این بیت ایهام دوگانه خوانی دارد. به این شکل که عذاب با کسره ی (ع) در لغت به معنی خوش و گوارا است ولی اگر (ع) را با فتحه بخوانیم ؛ در معنی آن چه دشوار باشد بر انسان و او را از قصدش باز دارد ؛ به کار می رود.

۱۹ - پرهیز از حساب گری صرفاً مادی و به دوراز حقیقت اندیشی : عقل دور اندیش و تقلیدی ، حسابگر است و در امور مادی تعمق دارد. عشق و جنون ، از این عقل بهتر است.

« علم تقلیدی ، وبال جان ما است
 عاریه است و ما نشسته که آن ماست
 زین خرد ، جاهل همی باید شدن
 دست در دیوانگی باید زدن ...
 آزمودم عقل دور اندیش را
 بعد ازین دیوانه خواهم خویش را »
 (دفتر ۲ ، بیت ۲۳۲۷ - ۲۳۲۳)

۲۰ - پرهیز از هم مزاجی با نفس : اگر عقل انسان به سروری طبع تن بدهد ، آرام آرام به پستی می گراید و از مسیر تکامل باز می ماند. آن جا که مولانا سخن از پرورش روح دارد ، می گوید :

« ترک عیسی کرده ، خر پرورده ای
 ناله ی خر بشنوی ، رحم آیدت
 لاجرم ، چون خر برون پرده ای
 پس ندانی خر ، خری فرمایدت...
 طبع را بر عقل خود ، سرور مکن
 فکرش این که چون علف آرد به دست
 در مقام عاقلان ، منزل گرفت
 از سوار زفت ، گردد خر نحیف
 این خر پژمرده گردد ازدها
 هم ازو صحت رسد ، او را مهل...
 از وفای جاهلان ، آن به بود
 بهتر از مهری که از جاهل بود »
 (بیت ۱۸۵۵ - ۱۸۸۹)

۲۱ - پرهیز از حرص ، شهوت ، جاه و امنیت : مولوی در دفتر پنجم از کتاب مثنوی و در تفسیر « خذ، اربعه من الطیر فصر هنّ الیک » به چهار خصلت در طبع آدمی اشاره می کند که عقل او را به چارمیخ می کشند و مانع رشد و تعالی آن می شوند.

« چار وصف است این بشر را دل فشار
 چار میخ عقل گشته این چهار
 بط و طاووس است و زاغ است و خروس
 این مثال چار خلق اندر نفوس
 بط، حرص است و خروس آن شهوت است
 جاه چون طاووس و زاغ ، امنیت است »
 (دفتر ۵ ، بیت ۳۰ به بعد .)

در بخشی دیگر ، در دفتر ۴ ، عقل و شهوت را به عنوان دو ضد یاد کرده و شهوت را ماحصل وهم می داند :

« عقل ضد شهوت است ای پهلوان
 وهم خوائش آن که شهوت را گداست
 آنک شهوت می تند ، عقلش مخوان
 وهم ، قلب نقد زر عقل هاست
 هر دو را سوی محک کن زود ، نقل ...
 بی محک پیدا نگردهد وهم و عقل
 وهم مر فرعون عالم سوز را
 عقل مر موسی جان افروز را »

(دفتر ۴ ، بیت ۲۳۰۱ - ۲۳۰۷) نیز : (ر. ک . دفتر ۴ ، بیت ۱۴۹۰ - ۱۴۹۶)

۲۲ - پرهیز از خیره سری : خیره سری و گستاخ شدن در برابر عظمت آفریدگار ، یکی از عوامل بازدارنده ی عقل جزوی از کمال است.

« عقل تو از بس که آمد خیره سر
 هست عذرت از گناه تو بتر

آنک او افراشت سقف آسمان

تو چه دانی کردن او را امتحان

(دفتر ۶ ، بیت ۳۶۵-۳۶۶)

۲۳ - پرهیز از مکر اندیشی و حيله گری : عقل جزوی ، با گرایشی که به نفس دارد ، حيله گر و مکار است . اما اگر به سمت و سوی اصل خود - جان یا عقل کلی - به حرکت درآید ؛ حرمت نگه می دارد ، حرمت می بیند و شیرینی و شهد حقیقت را نیز خواهد چشید.

گفت شیطان که بما اغویتنی	کرد فعل خود نهان دیو دنی
گفت آدم که ظلمنا نفسنا	او ز فعل حق نبد غافل چو ما ...
هرکه آرد حرمت او حرمت برد	هر که آرد قند ، لوزینه خورد
بحث عقل است این چه بحث ای حيله گر	تا ضعیفی ره برد آن جا مگر
بحث عقلی گر در و مرجان بود	آن دگر باشد که بحث جان بود

(دفتر ۱ ، بیت ۱۴۸۷ - ۱۵۰۱)

۲۴ - پرهیز از توبه شکنی : شکستن توبه ، یکی از نشانه های عقل تباه و بازمانده از رشد و تعالی است. برای دور شدن از این آفت می توان به مدد نور ربّانی ، به بینش عالی رسید.

« همچو کم عقلی که از عقل تباه بشکند توبه به هر دم در گناه » (دفتر ۳ ، بیت ۳۳۸۳)

۲۵ - پرهیز از انکار نادانسته ها : نظام عالم در بینش مولانا سبویی است لبالب از علم و خوبی که عقل جزوی و ناقص انسان قادر به درک اجزا و حالات آن نیست. اعتراف به این نادانی و سکوت در برابر ناشناخته ها و اسرار جهان از نشانه های رشد عقل و پرورش آن است.

« کل عالم را سبو دان ای پسر	که او بود از علم و خوبی تا به سر...
جزو جزو خم به رقص است و به حال	عقل جزوی را نموده این محال
نی سبو پیدا در این حالت نه آب	خوش بین ، والله اعلم بالصواب

(دفتر ۱ ، بیت ۲۸۶۰ - ۲۸۷۰)

۲۶ - پرهیز از شک و تردید : ریب و شک از علامات نقص عقل جزوی است . در مقابل ، عقل کلی از ظن و گمان و شک و تردید در امان است. عقل جزوی گاه چیره می شود و گاه واژگون است. برای رهایی این عقل از آفت بی ثباتی لازم است عقل را به بهای حیرت بفروشد تا به یقین ، که نشانه ی عقل کلی است ، دست یابد.

« چون ملایک گوی لاعلم لنا	تا بگیرد دست تو علمتنا
عقل جزوی ، گاه چیره گه نگون	عقل کل ، ایمن از ریب المنون
عقل بفروش و هنر حیرت بخر	رو بخواری نی بخارا ای پسر

(دفتر ۳ ، بیت ۱۱۳۰ - ۱۱۴۶)

۲۷ - پرهیز از متابعت از قیاس : متابعت از نصّ و دریافت اصل و روح از اثر ظاهری که کار جان است و می تواند عاملی مهم در پرورش عقل جزوی باشد. به عبارتی دیگر تدابیر کارآمد و راهگشای عقلانی از تاثیر جان است.

« نصّ وحی روح قدسی دان یقین	و آن قیاس عقل جزوی تحت این
عقل از جان گشت با ادراک و فر	روح او را کی شود زیر نظر
لیک ، جان در عقل تاثیر کند	ز آن اثر ، عقل تدبیری کند

(همان ، بیت ۳۵۸۲ - ۳۵۸۴)

۲۸ - پرهیز از تقلید : عقل کلی ، شهری است که شیخ واصل ناشده و مقلد - که گرفتار ده تقلید و حجت است - نمی تواند راه وصول به آن را بیابد. با این حساب ، آفت جان و جمال سیرت آدمی تقلید است که عقل را زنده به گور و تباه می کند. و برعکس ، عبور از صورت به معنی - گذر از روستا به شهر - راهی مناسب برای پرورش عقل.

گور عقل آمد وطن در روستا	« قول پیغمبر شنو ای مجتبی
تا به ماهی عقل او نبود تمام	هر که در رستا بود روزی و شام
از حشیش ده جز این ها چه درود	تا به ماهی احمقی با او بود
روزگاری باشدش جهل و عما	و آن که ماهی باشد اندر روستا
دست در تقلید و حجت در زده	ده چه باشد ؟ شیخ واصل ناشده
چون خران چشم بسته در خرآس...	پیش شهر عقل کلی این حواس
بعد از آن جان که او جمال سیرت است «	اول هر آدمی ، خود صورت است

(همان ، بیت ۵۱۷ - ۵۲۷)

۲۹ - پرهیز از آخور بینی : آخرین نشانه ی تکامل عقلی و سعادت آدمی است و آخور بینی علامت افتادن در دام تزویر دنیا و محرومیت از بینایی است.

ورنه عقل من ز دامش می گریخت ...	« پس مگو دنیا به تزویرم فریفت
هرکه آخور بین تر ، او مطرودتر «	هرکه آخرین تر ، او مسعودتر

(دفتر ۴ ، بیت ۱۶۱۱ - ۱۲۱۶)

چشم آخرین را کور کهن	نیز : « می توانی دید آخر را مکن
نبودش هر دم ز ره رفتن ، عثار «	هرکه آخرین بود ، مسعودوار

(همان ، بیت ۳۳۷۰ - ۳۳۷۱)

۳۰ - پرهیز از سطحی نگری و ظاهر بینی : در این بیت با استناد به حدیث نبوی ، اگر عقل جزوی انسان پرورش یابد ؛ دیده ی حقیقت بین و ژرفانگر پیدا می کند و از آفت سطحی نگری خلاصی می یابد. جفا و عداوت خرد پرورش یافته از وفا و مهر جاهل بهتر و نکوتر است.

ای جفای تو نکوتر از وفا	« ای ز تو مر آسمان ها را صفا
از وفای جاهلان آن به بود	ز آنک از عاقل جفایی گر رود
بهرتر از مهری که از جاهل رسد «	گفت پیغمبر ، عداوت از خرد

(دفتر ۲ ، بیت ۱۸۷۷ - ۱۸۷۹)

مولوی ، نشانه ی کمال و پیری - را پیر عقلی و تجربه اندوزی می داند و رسیدن به پیر عقلی با دور شدن از ظاهر بینی میسر است.

تو مبین او را جوان و بی هنر	« گفت پیغمبر که ای ظاهر نگر
ای بسا ریش سپید و دل چو قیر	ای بسا ریش سیاه و مرد پیر
کرد پیری آن جوان در کارها	عقل او را آزمودم بارها
نه سپیدی موی اندر ریش و سر «	پیر ، پیر عقل باشد ای پسر

(دفتر ۴ ، بیت ۲۱۶۰ - ۲۱۶۳)

۳۱- پرهیز از حرص و زیاده خواهی : در ابیات زیر ، مراحل رشد و پرورش عقل کلی از جمادی تا انسانی به خوبی به تصویر کشیده شده است که در نهایت انسان با کنار گذاشتن حرص و طلب و تجربه ی انواع عقل در اقلیم های گوناگون، به مرحله ای والا از عقل کل می رسد. (همان عقل / نور نور و ...)

« جزو عقل این از آن عقل کل است	جنبش این سایه زان شاخ گل است
سایه اش فانی شود آخر در او	پس بداند سر میل و جستجو
باز از حیوان سوی انسانی اش	می کشید آن خالقی که دانی اش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت	تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقل های اولینش یاد نیست	هم ازین عقلش تحول کردنی است
تا رهد زین عقل پر حرص و طلب	صد هزاران عقل بیند، بوالعجب »

(همان ، بیت ۳۶۴۳ - ۳۶۴۸)

۳۲- پرهیز از حسّت : مولوی در قصه ی اهل ضروان و پیرمردی که اغلب دخل باغش را به مسکینان می داد و موجب حسادت در پسرانش شده بود ؛ پیرمرد را نماد انسانی صالح و ربّانی می داند که به واسطه ی سخاوت و بخشش به عقلی کامل رسیده . با این حساب ، مولوی خساست و بخل را مانع پرورش عقل و سخاوت را عامل رشد خرد در آدمی دانسته است. (ر. ک. همان ، دفتر ۵ ، بیت ۱۴۷۳ به بعد .)

۳۳- پرهیز از رهبانیت و زهد منفی : مولوی طبق سنت دیرینه در مثنوی ، در بیان یکی دیگر از راه های پرورش خرد ، ضمن استناد به حدیث نبوی ، مشورت را عاملی مهم در تبدیل عقل جزوی آدمی به عقل رسول و عقل غیب بین که جلوه هایی از عقل کلی هستند ، می داند و تعالی و نیرومندی این عقل ضعیف و کم توان را در بهره مندی از مصابیح انور عقول کاملان اعلام می کند و از ترهّب و خلوت منع می کند.

« مشورت کن با گروه صالحان	بر پیمبر امر شاورهم بدان ...
این خردها چون مصابیح انور است	بیست مصباح از یکی روشن تر است ...
در مجالس می طلب اندر عقول	آن چنان عقلی که بود اندر رسول...
بهر این کرده است منع آن با شکوه	از ترهّب وز شدن خلوت به کوه »

(دفتر ۶ ، بیت ۲۶۱۱ - ۲۶۲۰)

۳۴- پرهیز از جیفه خواری : عقل جزوی کرکسی است ذاتا جیفه خوار ؛ اما اگر تحت پرورش قرار بگیرد و از هادیان مسیر بال و پر بگیرد ؛ می تواند همچون جبرئیل تا سدره المنتهی به پرواز درآید و تعالی یابد.

« خیز ای نمرود پر جوی از کسان	نردبانی نایدت از کرکسان
عقل جزوی کرکس آمد ای مقل	پر او با جیفه خواری متصل
عقل ابدالان چو پر جبرئیل	می پرد تا ظل سدره ، میل میل »

(بیت ۴۱۳۷ - ۴۱۳۹)

۳۵- پرهیز از پیمان شکنی : نسیان و فراموش کاری ، خرد انسان را دچار آفت می کند و از پیشرفت و سلوک به سوی حقیقت باز می دارد.

« عقل می گفتش حماقت با تو است	با حماقت ، عهد را آید شکست
عقل را باشد وفای عهدها	تو نداری عقل ، رو ای خر بها
عقل را یاد آید از پیمان خود	پرده ی نسیان بدراند خرد
چون که عقلت نیست ، نسیان میر توست	دشمن و باطن کن تدبیر تو است »

(دفتر ۴ ، بیت ۲۲۸۷ - ۲۲۹۰)

۳۶- پرهیز از شتابزدگی : یکی از نشانه‌های رشد عقل منتقد ، تائی و درنگ پیش از انجام امور است. (در بیت های زیر، یکی از ظرافت های نگاه مولوی به طبیعت و از جمله حیوانات و الهام گرفتن از رفتار آن ها حایز اهمیت و توجه فراوان است !)

هست تعجیلت ز شیطان لعین	« که تائی هست از رحمان یقین
بو کند آن گه خورد ای معنی	پیش سگ چون لقمه ای نان افکنی
هم ببویمیش به عقل منتقد	او ببینی بو کند ، ما با خرد
تا به شش روز این زمین و چرخ ها «	با تائی گشت موجود از خدا

(دفتر ۳ ، بیت ۳۴۹۶ - ۳۴۹۹)

نتیجه گیری :

با درنگی اجمالی در کتاب مثنوی ، جستجوی بیت های مرتبط با موضوع پژوهش و بیان ، شرح و تحلیل یافته ها ، می توان جمع بندی زیر را به عنوان ماحصل کار و نتیجه ی تحقیق ارایه داد.

۱- مولوی برای عقل ، مراتبی قایل است که شناخت این مراتب عقلانی همراه با شناخت مراتب حقیقت و نیز شناخت مدارج کمال نفس آدمی و ارتباط این مراتب با یکدیگر ، بنیاد اندیشه ی عرفانی مولوی را تشکیل می دهد.

۲- عقل و خرد تا زمانی که به عنوان یک ابزار برای شناخت حقیقت و تشخیص راستی از ناراستی به کار برود ؛ از لوازم ضروری حیات آدمی به حساب می آید.

۳- عقل ، ابزار هدایت و پیامبر درونی انسان است.

۴- عقل ، به تنهایی قادر به ارایه ی برنامه ی کامل هدایتی برای بشر نیست. بنابراین خود ، نیازمند هدایت و پروراندن است.

۵- یکی از تازه ترین و مفصل ترین یافته های این پژوهش را - که عبارت است از شیوه های پرورش خرد در مثنوی مولوی - می توان در (۳۶) مورد دسته بندی و به شرح زیر ارایه نمود.

۱- مهم ترین و کارآمدترین عامل پرورش خرد ، کرم و لطف خداوند است و در مقابل ، قهر الهی اصلی ترین عامل بازدارنده در رشد عقل به حساب می آید.

۲- هم نشینی با اولیا ی الهی و کسب فیض از انوار عقول آن ها.

۳- پیوند و اتحاد خرد با عشق و قربانی شدن و اضمحلال عقل در آن . (عشق ، تنها راه خالی کردن عقل جزوی از خویشتن خواهی و تجلی عقل کلی است.)

۴- تجربه و تعلیم : مولوی ، نظر معتزله را مبنی بر تساوی و اعتدال عقول در آغاز خلقت رد کرده است و تجربه و تعلیم را در پرورش خرد موثر می داند.

۵- رهایی از ظلمت دنیا.

۶- ضعف نفس و هوا و هوس .

۷- درس و مکتب : عقل تحصیلی (کسبی) از طریق فکر و ذکر به معرفت می رسد و تعالی می یابد.

۸- درک بنیان و اصل هستی : در صورتی که عقل جزوی به محدودیت خویش واقف شود ، عقل ایمانی پرورش می یابد و از غلبه ی نفس بر جان جلوگیری می کند و آدمی را از افتادن به دام خیالات باز می دارد.

- ۹- رهایی از ظلمت: بهره مندی عقل های جزوی از نور و دیدن حقیقت، بستگی به نوری دارد که از عقل کل دریافت می کنند.
- ۱۰- بندگی محض: توجه به مسبب الاسباب (خدا) عامل رشد عقل کارفزا و درد سر ساز است.
- ۱۱- توجه به یوم دین.
- ۱۲- پرهیز از غرور و خود بزرگ بینی: از عواملی است که انسان را دچار تک روی و کج روی می کند. در مقابل، تسلیم و توسل عامل رشد خرد است.
- ۱۳- پرهیز از سودجویی و منفعت طلبی عقل معاش.
- ۱۴- پرهیز از استدلال و بحث و چون و چرا.
- ۱۵- پرهیز از خود نگری.
- ۱۶- پرهیز از تن پروری.
- ۱۷- پرهیز از معکوس بینی.
- ۱۸- پرهیز از کوتاه بینی.
- ۱۹- پرهیز از حساب گری های صرفاً مادی و به دور از حقیقت اندیشی.
- ۲۰- پرهیز از هم مزاجی با نفس.
- ۲۱- پرهیز از حرص، شهوت، جاه و امنیت.
- ۲۲- پرهیز از خیره سری.
- ۲۳- پرهیز از مکر اندیشی و حيله گری.
- ۲۴- پرهیز از توبه شکنی.
- ۲۵- پرهیز از انکار نادانسته ها.
- ۲۶- پرهیز از شک و تردید.
- ۲۷- پرهیز از متابعت قیاس.
- ۲۸- پرهیز از تقلید.
- ۲۹- پرهیز از آخور بینی.
- ۳۰- پرهیز از سطحی نگری و ظاهر بینی.
- ۳۱- پرهیز از حرص و زیاده خواهی.
- ۳۲- پرهیز از خست.
- ۳۳- پرهیز از رهبانیت و زهد منفی.
- ۳۴- پرهیز از جیفه خواری.
- ۳۵- پرهیز از پیمان شکنی.
- ۳۶- پرهیز از شتابزدگی.
- ۵- اما کلیدی ترین دستاورد این مقاله، توجه به تاکید مولوی بر عقل دینی است. به این معنا که با وجود بسامد بالای واژه ی عقل و مشتقات و مترادف های آن در کتاب مثنوی، نباید نگاه مولوی را نگاهی فیلسوفانه و پست مدرنیستی محض به مقوله ی خرد دانست. گرچه دامان مولوی، به عنوان یک متفکر، از تندروری ها و افراطی گری های عده ای از صوفیه - که عقل را در تضاد و تقابل با عرفان دانسته اند - برکنار است، اما او

نیز در نهایت از هر منظری که به این موهبت ارزشمند نگریسته؛ رنگ دینی به خرد آدمی داده و عقل و علم دینی را مدنظر داشته و ستوده است.

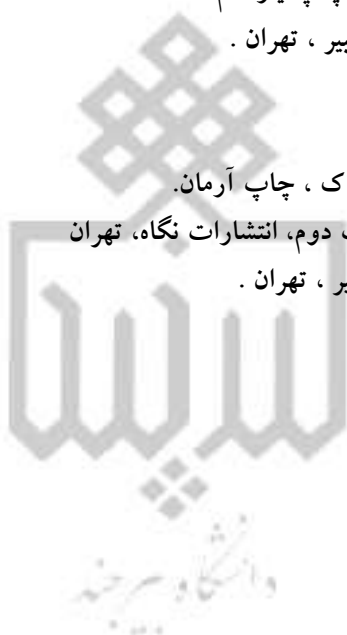
توضیح این که تمام جوامع دینی برای تعلیم نظام اعتقادات مذهبی به کودکان و نودینان از عقل بهره می‌جویند و نیز به مدد عقل، مومن را قادر می‌سازند که حتی الامکان موضوع ایمان خود را بفهمد. به عبارت دیگر جوامع دینی استفاده از عقل را تصویب می‌کنند. (عقل و اعتقادات دینی، ص ۷۲) و هیچ‌یک از متفکران دینی عقل را به طور کامل مردود نمی‌دانند. (همان، ص ۷۱) بلکه هشدار آن‌ها متوجه نوع خاصی از تعقل دینی - یعنی حکمت دنیوی - است.

به عنوان مثال، از نظر پولس حواری، یکی از نخستین مبلغان نامی و اثرگذار دین مسیح، (متوفی ۶۲)، حکمت دنیوی محصول «غرور انسانی» است که خود را در برابر حقیقت علم می‌کند: «با خبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل.» (ص ۷۱) با این حال او استفاده از عقل را از آن حیث که عقل است، نفی نمی‌کند. حتی در ضمن تعالیم دینی خود، پیوسته از استدلال، تحلیل و برهان استفاده می‌کند. از سوی دیگر متفکران و اندیشمندان بزرگی چون پاسکال (۱۶۶۲ - ۱۶۲۳) نیز گرچه مانند پولس نوع خاصی از تعقل را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دادند، اما یکی از طرح‌های مهم زندگیشان، بنا کردن یک علم احتجاج دینی یا دفاعیه‌ی عقلانی برای مسیحیت بوده است. (ص ۷۱) توجه به این مساله که گرچه جمع میان تعهد دینی - که مقتضی تسلیم محض است - ممکن است موجب تنش‌های درونی شود؛ ضروری به نظر می‌رسد. اما باید دانست که این تنش‌ها لزوماً ویرانگر و زیانبار نیستند بلکه همواره در زندگی بسیاری از دینداران اندیشه‌ور، همچون مولوی، به نحوی خلاق و ثمربخش حاضر بوده‌اند. برای اثبات این طرز تفکر در مورد مولوی کافی است حکایت «مرد اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت دانشمند و تعلیم کردن او را که گندم جوال را دو حصه نما که بار عدل آید» را در دفتر دوم مد نظر قرار دهیم. اعرابی در این تمثیل نماد انسان بی‌بهره از خرد و دانشمند، نماد کسی است که دچار حکمت دنیایی شده و دانش او رنگ و نور الهی به خود نگرفته است:

«حکمتی کز طبع زاید و از خیال حکمتی بی فیض نور ذوالجلال

حکمت دنیا فزاید ظن و شک حکمت دینی برد فوق ملک» (مثنوی معنوی، نیکلسون، ۱۳۷۱، دفتر دوم)
ایمان دینی، یا به تعبیر مولانا «حکمت دینی» غالباً و چه بسا همیشه مستلزم نوعی تعهد و جهش است. مستلزم سپردن خویشتن به چیزی ماورای اموری که برایشان برهان قاطع داریم و کسانی که جهش ایمان و حیات مومنانه را تجربه کرده‌اند، به ما می‌گویند که این تعهد از جنس امور موقتی غیر فراگیر و زودگذر نیست و با قرآینی عقلی که علیه یک نتیجه خاص در اختیار داریم؛ تناسب تام ندارد. این حکمت در تقابل با حکمت دنیا قرار می‌گیرد که رنگ الهی ندارد و باعث ریشه دواندن ظن و شک در فکر و ذهن انسان می‌شود. مولوی در این دو بیت که خلاصه‌ای نغز و پرمایه از حکایتی ساده و کوتاه است؛ بر این اصل مهم تاکید دارد که بنیادی‌ترین مفروضات در خود نظام اعتقادات دینی یافت می‌شود که بنیان زندگی شخص است. باید توجه داشت که چنین دیدگاه ایمان‌گرایانه‌ای با تفکرات خردگرایانی چون دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) که می‌کوشیدند تا فلسفه خودشان را از موضع شک کلی آغاز کنند و از این راه پرپیچ و خم به حقیقت امور دست یابند؛ در تضاد و تناقض است.

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- استعلامی ، محمد ، ۱۳۶۷ / ۱۳۶۶ ، شرح مثنوی شریف ، انتشارات زوار ، تهران .
- ۳- پترسون ، مایکل ، هاسکر ، ویلیام ، رایشنباخ ، بروس ، بازینجر ، دیوید ، ۱۳۸۹ ، عقل و اعتقادات دینی ، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی ، چاپ هفتم ، انتشارات طرح نو ، تهران .
- ۴- جعفری ، محمدتقی ، ۱۳۵۹ ، عقل و عاقل و معقول ، انتشارات زنان مسلمان ، تهران .
- ۵- ، ، ۱۳۶۱ ، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ، ۱۴ مجلد ، انتشارات اسلامی ، تهران .
- ۶- ، ، ۱۳۸۴ ، عقل در مثنوی ، ج ۲ ، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری ، تهران .
- ۷- زبیدی ، مرتضی ، محمد بن محمد ، تاج العروس من جواهر القاموس .
- ۸- زرین کوب ، عبدالحسین ، ۱۳۷۲ ، سرنی ، چاپ چهارم ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران .
- ۹- زمانی ، کریم ، ۱۳۸۲ ، شرح جامع مثنوی ، دفتر ششم ، انتشارات اطلاعات ، تهران .
- ۱۰- شیمل ، آن ماری ، ۱۳۷۵ ، شکوه شمس ، چاپ سوم ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران .
- ۱۱- طباطبایی ، محمد حسین ، ۱۴۱۷ ق. ، المیزان فی تفسیر القرآن ، ج ۵ ، دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه ، قم .
- ۱۲- قرائتی ، محسن ، ۱۳۸۳ ش ، تفسیر نور ، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن ، چاپ یازدهم .
- ۱۳- فروزانفر ، بدیع الزمان ، ۱۳۶۱ ، احادیث مثنوی ، چاپ سوم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران .
- ۱۴- فیروز آبادی ، محمد بن یعقوب ، قاموس المحيط ، نشر بیروت ، لبنان .
- ۱۵- کاشفی ، مولانا حسین ، ۱۳۷۵ ، لب لباب مثنوی ، چاپ اول ، اساطیر ، تهران .
- ۱۶- مشیدی ، جلیل ، ۱۳۸۲ ، کلام در کلام مولوی ، چاپ دوم ، ناشر : دانشگاه اراک ، چاپ آرمان .
- ۱۷- مولوی ، جلال الدین ، محمد ، ۱۳۷۱ ، مثنوی معنوی ، تصحیح نیکلسون ، چاپ دوم ، انتشارات نگاه ، تهران .
- ۱۸- ، ، ۱۳۶۶ ، ، چاپ نهم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران .
- ۱۹- نشریه ی پژوهش های فلسفی - کلامی ، ۱۳۸۳ ، شماره ۲۲ و ۲۳ .
- ۲۰- همایی ، جلال الدین ، ۱۳۶۲ ، مولوی نامه ، انتشارات آگاه ، تهران .



انجمن علمی زبان ادب فارسی